

صادق هدایت، نویسنده و اندیشمند ایرانی (چاپ شده در نشریه "تلاش" شماره ۲۳)

نیلوفر بیضایی

صادق هدایت (۲۸ بهمن ۱۲۸۱ - ۱۹ فروردین ۱۳۳۰) نویسنده، محقق و اندیشمند ایرانی، یکی از مهمترین شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران است که بررسی و کاوش در آثار، افکار و زندگی اش، ما را در هر مرحله با ابعاد جدیدتری از پیچ و خمهای تاریخ معاصر ایران یاری می‌رساند. در مورد هدایت و آثارش بسیار نوشته شده است و همچنان برای کاوش در آثار او جای بسیاری نقطه نظرات و زوایای نگاه خالیست.

اگر در کار ساخت نثر ادبیات داستانی، جمالزاده را پیشقدم و یکی از مهمترین آغازگران راه بدانیم، هدایت پیشتاز سنت شکنی ادبی است و اهمیت حضورش در تبدیل ادبیات داستانی به واقعیتی مستقل و قائم بذات و ورای اهداف سیاسی، تاریخی، اخلاقی تعریف می‌شود. در داستان‌های هدایت زبان نوشتار از زبان گفتار یا زبان محاوره آدم‌ها متمایز است، و این دو از حیث تعبیر و اصطلاحات و خصایص زبانی با یکدیگر متفاوت اند و این کیفیت است که در نوشته‌های دهخدا و داستان‌های جمال زاده تقریباً مشهود نیست. نقش برجسته‌ی هدایت بعنوان یکی از مهمترین بنیانگذاران داستان نویسی مدرن و بخصوص تأثیرش بر مسیری که داستان کوتاه در ادبیات ایران تا امروز می‌پیماید غیر قابل انکار است.

صادق هدایت نویسنده‌ای بود با انگیزه‌ها و استعداد‌های گوناگون که در زمینه‌های متفاوتی دست به تجربه زد. او کار نوشتن را با مقدمه‌ای بر رباعیات خیام (۱۳۰۲) و جزوه‌ای به نام «انسان و حیوان» آغاز کرد (۱۳۰۳) صورت مفصل‌تر و تجدیدنظر شده‌ی مقدمه‌ی رباعیات خیام سالها بعد (۱۳۱۳) در کتاب «ترانه‌های خیام» به چاپ رسید و «انسان و حیوان» پیشدرامدی بود برای نوشتن «فوائد گیاه خواری» (۱۳۰۶). دلبستگی شدید او به ایران باستان انگیزه‌ی نوشتن نمایشنامه‌های تاریخی «پروین دختر ساسان» (۱۳۰۹) و «مازیار» (۱۳۱۲) و ترجمه‌هایی از زبان پهلوی شد و ارزش و اعتباری که برای ادبیات عامیانه قائل بود به انتشار رساله‌ی «اوسانه» (۱۳۱۰) و مجموعه‌ی «نیرنگستان» (۱۳۱۲) و مقاله‌ی «ترانه‌های عامیانه» (۱۳۱۸) انجامید. علاوه بر سفرنامه‌ی «اصفهان نصف جهان» (۱۳۱۱)، رساله‌ای به نام «مرگ» (۱۳۰۵) و مقاله‌های متفرقه‌ای که در مجله‌های «موسیقی»، «مهر»، «سخن» و «پیام نو» به چاپ رسانید و بازنویسی قصه‌های کهن حوزه‌های متنوع دیگری از دلبستگی‌ها و مشغله‌های ذهنی او را رقم می‌زنند و داستان‌های کوتاهی که از ژان پل سارتر و آنتوان چخوف و فرانتس کافکا به فارسی ترجمه کرده و ترجمه‌ی «مسخ» کافکا و نیز مقاله‌ای در معرفی و شرح احوالات کافکا، کانون‌های گرایش او را به سمت ادبیات غرب و منابع الهام و الگوهایی که بیش از همه بر صادق هدایت داستان نویسی تأثیر گذاشته اند را تا حدود زیادی مشخص می‌کنند و سرخ‌های مهمی به دست می‌هند.

نگرش عمیق و حسرت آمیز وی به تاریخ کهن، آموختن زبان‌های سانسکریت، پهلوی و جست و جو در فرهنگ و زبانهای عامیانه و کاوش در اندیشه‌های خیام، پژوهش و تفکر، در دوره‌ای رخ داد که اندیشه متحجرانه، نگرش اصلی جامعه بود.

نقدها و تحلیل‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به جای مانده از او دارای کیفیتی به مراتب فراتر از زمان خود است.

همانگونه که پیشتر اشاره کردم، داستان نویسی مدرن ایران با هدایت شکل می‌گیرد. هدایت فرزند دوران پسا مشروطه است. در انقلاب مشروطه، نویسندگان و روشنفکران و هنرمندان با تقویت گرایشهای آزادیخواهانه و تجدد طلبانه و همراه با تحول فرهنگی جامعه و همچنین با کشتی که بسوی فرهنگ و دستاوردهای غرب در آنها ایجاد شد، در جهت تحول در زمینه‌ی ادب و هنر کوشا بودند.

دوران به قدرت رسیدن رضا شاه یعنی دوران استقرار و تمرکز اداری، دوران شکل‌گیری قشر «کارمندان» است که بسرعت در زندگی شهری گسترش یافت و بسیاری از نویسندگان و روشنفکران ایرانی برخاسته از درون همین قشر شهری بودند. بیشترین درصد تحصیلکردگان این دوره، فرزندان همین کارمندان بودند که پس از اعزام دولتی به خارج و بازگشت مجدد به ایران، زمینه‌ی تحولات جدی را در حیات فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی ایران پدید آوردند. صادق هدایت، ضمن اینکه فرهنگ و ادبیات اروپایی را بخوبی می‌شناخت، نویسنده‌ای شدیداً ایرانی بود که ضمن نقد جدی تأثیرات نامطلوب غلبه‌ی اسلام بر ایران با مطالعه فولکلور ملی و همچنین مطالعات زبان‌شناسی در راه احیا ریشه‌های زبان پارسی بسیار کوشا بود.

آثار هدایت بسیار متنوع است و در آنها ردپای رمانتیسم، رئالیسم و سوررئالیسم را میتوان یافت. بهمین دلیل امکان طبقه‌بندی آثار او به صورت کلاسیک وجود ندارد. علیرغم اینکه هدایت در زبان داستان‌نویسی و کاربرد زبان ساده مردم در آثار خود، نو آوریهای بسیار کرد، اما اهمیت و ویژگی اصلی آثار او در نگاهی است که به درون و به پیچیدگیهای روحی و روانی شخصیت‌های نوشته‌هایش دارد که در نوع خود تا آنزمان در ادبیات ایران بیسابقه بود. همین توجه و ویژگی یکی از مهمترین محملهای نگاه مدرن و فردیت یافته است.

جرات تجربه‌های نو، تابو شکنی، شهادت کنجگاو در پیچیدگیهای و تناقضهای درونی انسان، خصایلی است که در نوع خود در زمانه‌ای که او می‌زیست در ایران بیسابقه بود.

هدایت با انتخاب شخصیت‌ها و بخشیدن وجوه دراماتیک به آنها، ما را به جنبه‌های تاریک شخصیت و هویت آنها می‌برد تا ما را با هویت خود آشنا کند. علویه خانم، محلل، آجی خانم، داش آکل، کلاته، پیرمرد خنزریزی... شخصیت‌هایی هستند که در ادبیات ما چه نظم و چه نثر، تا آن زمان وجود نداشتند. با اینهمه هنوز و همچنان برای ما آشنا هستند! این شخصیت‌ها جنبه‌های تاریکی از شخصیت خود ما هستند.

در نگاه حزبی، حکومتی و سیاسی، واژه‌ی «مردم» دارای نوعی تقدس است، اما در نگاه هدایت نه تنها هیچ مردمی مقدس نیستند، بلکه این مردم اغلب دغل‌کار، تقلب‌گر و پشت هم انداز و ریا کار هم هستند.

در ادبیات کهن ما غم و اندوه انسان، امری مقدر شناخته می‌شود و امیدی اگر هست به پاداش و جبران مافات در دنیای دیگر یا دنیای پس از مرگ نسبت داده می‌شود. اما در نگاه هدایت، جهان پیرامون، آنقدر بی‌منطق و دروغگو و دغلکار است که در مقابل آن مرگ به راستگوترین شریک زندگی انسان بدل می‌شود. آنجا که عشق نیست، مرگ و نیستی مامن است. در عین حال این هراس دائمی از مرگ و نیستی مدام در ذهن نویسنده تجلی می‌کند. نمونه بارز و درخشان توصیف این موقعیت پارادوکسیکال که انسان ایرانی با آن درگیر است را در بوف کور می‌بینیم. روایتی که همچنان ادامه دارد و در هیچ زمان به اندازه‌ی امروز ما و سالها پس از مرگ هدایت، درک محسوس این موقعیت به این شکل عریان که در این بیست و پنج سال گریبانمان را گرفته، ملموس نبوده است. هدایت این هراس و درگیری درونی با دروغی که عین زندگی است و با اهریمنان دروغ، همان رجاله‌ها و لکاته‌ها را در روح، تاریخ و فرهنگ ایرانی بما می‌نمایاند. نیردی دائمی که همانا نبرد با رجاله‌ی درون خویش است و ما تا توان و شهادت جنگیدن با آن را نیابیم، پیروزی و بهروزی را بدست نخواهیم آورد.

محمد صنعتی در مورد نگرش هدایت می‌نویسد:

«هدایت از نوادر خردورزانی بود که اسطوره‌اندیشی و اندیشه‌مدرنیته را لمس کرده بود. او مانند بسیاری از همعصران در دنیای متفاوت خود و بدور از زندگی روزمره می‌زیست ولی هرگز کناره‌نشین نبود. برعکس در متن جامعه‌ای کهنه و قدیمی می‌زیست که به شدت در دنیای اسطوره و مثالی خود فرورفته بود هدایت هم مشاهده‌گر خوبی بود و هم درد فرهنگی این سرزمین را خوب می‌شناخت. می‌دانست که با فرهنگ کهنه رویاروست و نیز می‌دانست که بین اسطوره‌شناسی، باستان‌شناسی، مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی و حفظ و حراست میراث‌گذشتگان با اسطوره‌زیستی و حفظ و حراست کهنگی و مومیایی کردن مردگان و زندگی با میراث از کارافتاده

و زنگ زده گذشتگان فاصله بسیاری هست. ولی متأسفانه در سالهای زندگی او و حتی پس از مرگش جامعه ما هنوز در این اشتباه بوده است که این دو را با هم بیگانه می‌پندارد. از این رو هنوز ما اغلب با همان ذهنیتی که بیونگ شرح می‌دهد از اندیشیدن امتناع می‌ورزیم زیرا اسطوره‌ها در ما می‌اندیشند و اسطوره‌ها ما را زندگی می‌کنند. ما هنوز در کل اندیشه اسطوره‌ای را از خودمان دور نکرده ایم. ممکن است باز هم با نگرش سیاسی ادعا کنیم که اجازه اندیشیدن به ما نداده اند. ولی شاید نمی‌اندیشیم زیرا اندیشیدن دشوار است. در حالی که هزاره هاست که به اندیشه ایستای اسطوره‌ای خو گرفته ایم. آن جهشی که غرب در اندیشه نوزایی و روشنگری خود داد، در ما رخ نداده است. پس ما همانجا هستیم که گذشتگان ما بوده اند. ما به طور خودکار و عادتاً در بنیاد به شیوه گذشتگان زندگی می‌کنیم. گیریم که ظاهر آن با گذشته تفاوت‌هایی داشته باشد. چنین شیوه‌ای به ضرورت نیازی به نواندیشی ندارد.

همانطور که پیش از این نیز اشاره کردم، هدایت در بسیاری از آثار خویش به عوارض منفی خرافه پرستی، دینخویی و فرهنگ تزویر اسلامی در جامعه‌ی ایران نوشته است. از آنجمله اند: «افسانه‌ی آفرینش»، «البعثة‌ الی‌ سلامیه الی‌ البلاد‌ الافرنجیه»، «مردی که نفسش را کشت»، «طلب‌ آمرزش»، «محلل»، «علویه خانم»، «حاجی‌ آقا»، «توپ‌ مرواری». از میان این آثار «البعثة‌ الاسلامیه...» و «توپ‌ مرواری» مستقیماً به اسلام و روحانیت، در «افسانه‌ آفرینش» به خدا و خلقت و در «حاجی‌ آقا» و همچنین چند داستان کوتاه بیشتر به ریاکاری‌های روحانیان و دینداران و همچنین به نفوذ خرافات در میان توده‌ها پرداخته است. در تمام این آثار، اعراب نیز که تحمیل‌کنندگان اسلام به مردم ایران بوده‌اند، از نیش قلم نویسنده در امان نمانده‌اند. هدایت به سرزمین خود مهر می‌ورزید و برای همین تاب تحمل عقب‌ماندگی آن را نداشت. او بر این باور بود که یکی از مهمترین علل این عقب‌ماندگی همانا امتناع از اندیشیدن است. هدایت با وجود اینکه در عصر رضا شاه تلاشهایی که در جهت مدرنیزاسیون صورت می‌گرفت را میدید، با آن تفکری که وجود استبداد و خشونت و بی‌نیازی از آزادی را ترویج می‌کرد، شدیداً مخالف بود.

در مورد هدایت هنوز بسیار می‌توان نوشت که به دلیل زمان محدودی که برای نگارش این مطلب داشتم، بناچار از آن در می‌گذرم. تا فرصتی دیگر.

سپتامبر ۲۰۰۵